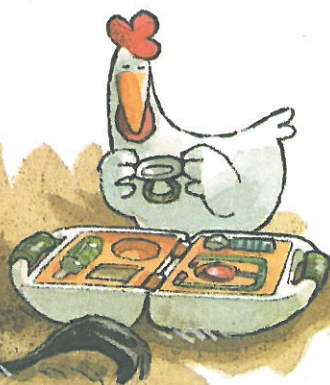


خوشبختانه خانم مزرعه‌دار چندتا روش خانگی
برای درمان سرماخوردگی بلد بود:

قرقره کردن



بخور دادن



پوشاندن شانه و گردن





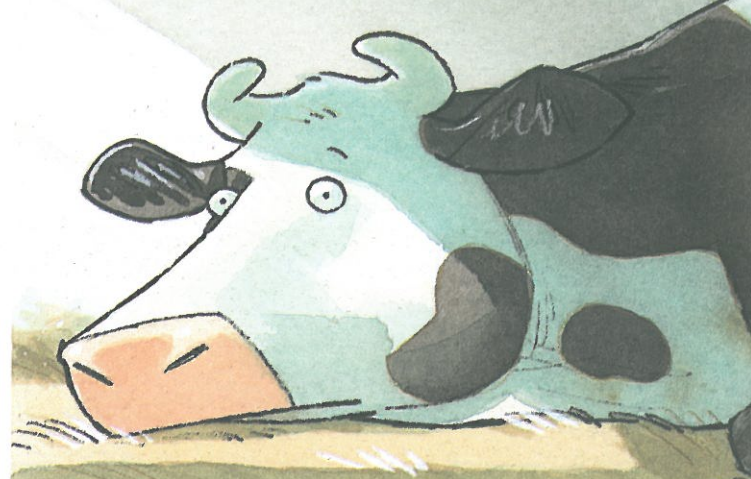
باندپیچی پاهای یخ کرده

و استراحت درست و حسابی زیر نور قرمز.

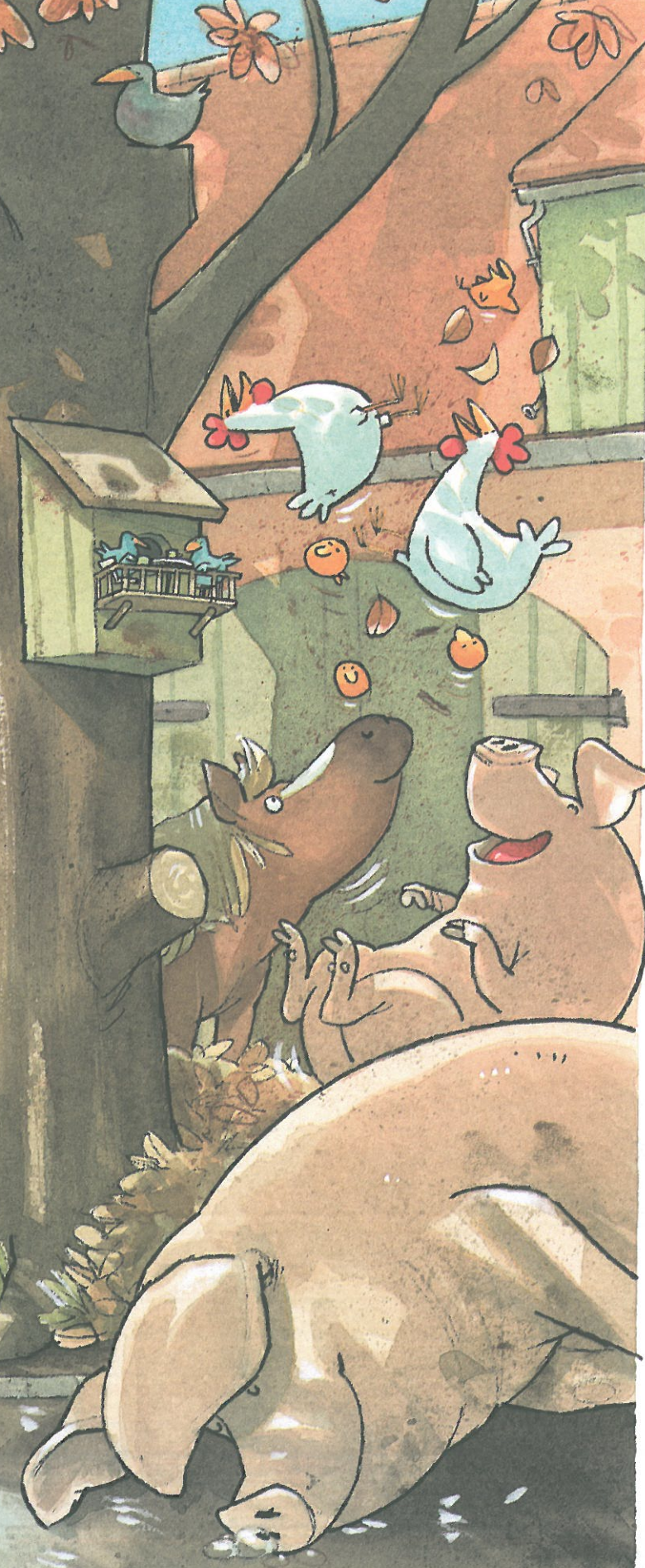
همه‌ی این کارها را انجام دادند، ولی لیزه لوته بهتر نشد که نشد.
خانم مزرعه‌دار دستی بر بدنش کشید.
او را نوازش کرد و گفت: «فکر کنم چاره‌ای نیست،
باید به آقای دام‌پزشک زنگ بزنم.»



عصر، لیزه لوته دیگر طاقتش طاق شد.
احساس کرد حوصله‌اش حسابی سر رفته است.
اوه! انگاری چیزی یکهو وسط اسطبل ظاهر شد.
این دیگه چیه؟! موو، عجب آفتاب خوبی!
هان! صدای خنده‌ی مرغ‌ها و خروس‌ها
از کجا می‌آید؟! چه خبر است!؟



لیزه لوته چهارنعل دوید به طرف در اسطبل.
از پنجره بیرون را تماشا کرد.
عجب عصر معرکه‌ای بود!
جان می‌داد برای بازی کردن!
ولی ناگهان سر جایش خشکش زد.
درجا ترمز کرد...



با خودش گفت: «امروز مجبورم توی اسطبل بمانم
و استراحت کنم...
خانم مزرعه‌دار و حیوانات مزرعه باورش نمی‌شود
که من یکهو خوب شده‌ام.»

